

فرقه بهائی، راهی به تباهی (3)
عبد القادر همایون

مقدمه

اصول اعتقادی، احکام الهی و آموزه های اخلاقی، سه مسئله اساسی مطرح در مکاتب توحیدی هستند و آدمی از آغاز تا پایان زندگی خویش به طور فطری به این سه موضوع گرایش دارد هر کدام از ادیان الهی در طول تاریخ بشر سهمی در تبیین و تشریح این موضوعات داشته اند و پیام آوران الهی با فراخوانی امتها به پرستش یگانه آفریدگار جهان، با تکیه بر ارزشهای اصیل اخلاقی در تم ام ابعاد زندگی، انسان را به رشد و تکامل رهنمون می ساختند، تا اینکه با ظهور اسلام، تربیت دینی به حد کمال و غایت خود رسید، و ظهور کامل عبودیت و روش انسان زیستی در مسلمانی تجلی یافت^۱ اما سران فرقه ضالّه بهائیت به جای تمسک به فرهنگ اصیل و غنی اسلامی و گرایش به ارزشهای اخلاقی - وحیانی، با ارائه چند آموزه، سعی در گمراهی بشر در راستای سیاستهای استعماری و ضدّ دینی نموده اند.

با توجه به پوشالی بودن اصول اعتقادی بهائیت و تناقضات بسیار زیاد آنان در مباحث توحید، نبوّ و فرجام شناسی، امروزه این فرقه با تغییر روش و برج سته نمودن تعالیم خود، از آنها به اصول دوازده گانه بهائیت یاد می کند.

این تعالیم به عنوان عصارة آثار «حسینعلی نوری» پیامبر ساختگی بهائیت، توسط فرزندش «عبد البهاء» در دوازده فصل معرفی شده که ادعای وی مبنی بر بدیع و بکر بودن آنها است، بدین معنی که در ادوار قبل از ظهور بهائیت، بشر با این تعالیم هیچ گونه آشنایی نداشته است و برای اولین بار توسط حسینعلی نوری به جامعه نوین بشری ابلاغ شده است، در حالی که با نگاهی اجمالی به آنها، بر هر صاحب عقل و خردی کاملاً واضح است که برخی از این تعالیم ریشه در ادیان الهی داشته است. همچنین برخی از دانسته های آنان از فطرت بشر نشأت گرفته و به هیچ وجه ابتکاری از سوی «بهاء الله» نمی باشد و بعضی دیگر نیز با تفکرات و نوشته های میرزا حسینعلی نوری مغایر و مخالفت صریح دارد، گرچه عبد البهاء آنها را آورده های پدرش (بهاء الله) دانسته است. در دو مقاله نخست از «فرقه بهائی، راهی به تباهی» به تاریخچه تشکیل این فرقه و بررسی عقاید آنها پرداخته شد و در این مجال به بررسی تعالیم دوازده گانه بهائیت خواهیم پرداخت.

تحریف حقیقت، نه تحریر آن

واژه تحریر در متون بهائی به معنای «تفحص»، «حقیقت یابی»، «در طلب امر بهتر بودن» و «درنگ و تأمل» آمده است.^۲

تحریر حقیقت، به معنای علم ظاهری است؛ یعنی هر کس باید با گوش خود بشنود و با چشم خود ببیند و بخواند و با عقل خود تفکر و تعقل نماید

رهبران بهائی به این ادعای خود پایبند نیستند؛ زیرا بهاء الله در کتاب «ایقان» به صراحت عنوان می کند که فهم کلام حق ربطی به گوش و چشم ندارد

فهم کلمات الهیه و درک بیانات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد؛ بلکه منوط به صفای قلب، تزکیة نفوس و فراغت روح است.^۳

و در جایی دیگر بهائیان را به دوری از هر فرد منتقد به آثار و نوشته های بهائی دستور می دهد و حتی رضای الهی را در سر سپردگی بی چون و چرا از گفته های بهاء الله معرفی می کند و می نویسد:

«بر جمیع احباء الله (بهائیان) لازم که از هر نفسی که راحه بغضا از جمال عزّ الهی ادراک نمایند از او احتراز جویند، اگر چه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسّک جوید. الی ان قال عزّ اسمّه: پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که میباد به دام تزویر و حیلہ گرفتار آیند . این است نصّح قلم تقدیر ... پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود؛ چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است.»^۴

«علی محمد شیرازی» در کتاب «دلائل سبعة»، یکی از بزرگ ترین تابلوهایی بی سواد و خویش را به نمایش گذاشته و تاریخ حضرت موسی (علیه السلام) را پانصد سال بعد از حضرت داود (علیه السلام) عنوان کرده و می نویسد: «نظر کن در امت داود! پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند. بعد که موسی ظاهر شد، قلبی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند، ایمان آوردند، مابقی ماندند.» و این در حالی است که حضرت داود از پیامبران بنی اسرائیل می باشد.

بهائیان کورکورانه مطالب رهبرانشان را می پذیرند، اوج این تعصّب و پذیرش کورکورانه زمانی است که «حسینعلی نوری» و «عباس افندی» به توجیه این اشتباه واضح پرداخته اند. به عنوان نمونه:

۱. آل عمران / 20، و مائده / 3.

۲. کتاب 19000 لغت، بخش تا، واژه تحریر.

۳. ایقان، حسینعلی نوری، ص 162.

۴. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری، ص 450.

حسینعلی نوری می نویسد: «سزاوار عباد آن که مشرق امر الهی (علی محمد شیرازی) را تصدیق نماید و در آنچه از او ظاهر شود؛ چه که به مقتضیات حکمت بالغه، احادی جز حق آگاه نیست»^۱ و عبد البهاء، فرزند حسینعلی نوری نیز در توجیه این غلط فاحش می نویسد: داود دیگری غیر از داود بن یسا (علیه السلام) مراد بوده است.

بهاء الله در یکی از مهم ترین نوشته های خود، نه تنها اصل تحری حقیقت را زیر سؤال برده است؛ بلکه پیروان خود را در نقطه مقابل این اصل قرار داده و می گوید: «ای پسر تراب! کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنا ی لا یزالم قسمت بی زوال برداری!

کور شو؛ یعنی از مشاهدۀ غیر جمال من، و کر شو؛ یعنی از استماع کلام غیر من، و جاهل شو؛ یعنی از سوای علم من، تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم در آیی»^۲

در کتب بهائی اشاره شده است که فقط و فقط بهائیان هستند که در میان انسانها دارای ارزش و اعتبار هستند و برای سایر اقوام و پیروان سایر ادیان شئوناتی را بیان کرده اند که از یک طرف نوعی بی ادبی و توهین محسوب می شود و از طرف دیگر، با اصل وحدت عالم انسانی و ضرورت تحری حقیقت در بهائیت منافات دارد و این بدین معنا است که جامعه بهائیت نه تنها به اصول و تعالیم دین خود پایبند نیست و آنها را در حد یک شعار بیان می نماید؛ بلکه رفتاری متضاد با آنها نیز دارد.

حسینعلی نوری هر فردی را که کوچک ترین انتقادی به بهائیت نماید، از انسانیت خارج دانسته، عنوان می کند که هر بهائی وی را انسان بنامد نیز از جمیع فیوضات رحمانی محروم می شود.

حسینعلی نوری در کتاب «بدیع» می نویسد: «الیوم، هر نفسی بر احادی از معرضین، من اعلاهم آو من ادناهم، ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است، تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید»^۳

بهاء الله نه تنها غیر بهائیان را از دایرة انسانیت خارج می داند؛ بلکه حتی به فتوای ایشان هر کس که مخالفان را آدم بداند، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است

در پایان، این سؤال از تشکیلات بهائیت پرسیده می شود: اگر فردی قدم در وادی حقیقت نهاد و پی به بطلان این فرقه ساختگی برد، چرا بهائیت بدترین برخورد را با وی خواهد داشت و «طرد روحانی»^۴ را در مورد وی به اجرا می گذارد و با وی برخوردی همچون یک مریض جذامی می نمایند؟^۵

وحدت عالم انسانی دومین تعلیم از تعالیم بهائیت «وحدت عالم انسانی» است. بهاء الله می گوید: «ای اهل عالم! سرا پرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»^۶ و عاشروا مع مع الادیان بالروح والریحان».

عبد البهاء در تشریح وحدت عالم انسانی می گوید: «جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مشک معطر به مشام رسانید»^۷

پس معنای وحدت عالم انسانی در بهائیت، قرار دادن مظلوم کنار ظالم، م، گرگان خونخوار در کنار آهوان، مقتول کنار قاتل و جفاکار در کنار وفادار می باشد.

آنچه در بهائیت به عنوان وحدت عالم انسانی مطرح می گردد، در اسلام مردود و با آن مبارزه می شود. در اسلام ظالمین در نقطه مقابل اهل ایمان قرار گرفته اند^۸ و خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((أَقْمَنَ كَانْ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانْ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ))؛^۹ «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند»

از منظر اسلام، تمام انسانها از یک نفس خلق شده اند و سیاه و سفید، غنی و فقیر، عرب و عجم^{۱۰} هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.

۱. اشراقات، حسینعلی نوری، ص 18.

۲. کلمات مکتونه فارسی، حسینعلی نوری، ص 18.

۳. بدیع، حسینعلی نوری، ص 140.

۴. در طرد روحانی، فرد بهائی از جامعه بهائی اخراج شده و هیچ کس حق ارتباط و حتی تکلم با وی را ندارد، از خانه اخراج می گردد، از ارث محروم می شود و اگر کسی با وی ارتباط داشت، حتی والدینش هم اگر بودند، طرد می گردند.

۵. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 421.

۶. یعنی میوه یک درختید

۷. دریای دانش، حسینعلی نوری، ص 8.

۸. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 160.

۹. توبه / 19.

۱۰. سجده / 18.

خداوند متعال می فرماید: ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً))؛^۲ «هان ای مردم! از خداوندی که شما را از یک نفس آفرید و از آن نفس، همسرش را خلق کرد و از آن دو، زنان و مردان زیادی را در زمین پراکند، بترسید»
و در نهایت، برتری انسانها را در اعمالشان می داند، نه در ملیت و رنگ پوست: ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ))؛^۳ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شما است.»

بهاء الله در سفر خود به اروپا و آمریکا و در ضمن یک سخنرانی در جمع سیاهان آمریکا به تعریف و تمجید از آنها پرداخته و ضمن توهین به سیاهان آفریقا، ترجمان دیگری از وحدت عالم انسانی ارائه می دهد.
عبد البهاء، سیاهان آفریقا را گاوهایی در صورت پشیر معرفی می کند و می گوید: «مثلاً چه فرق است میان سیاهان آفریقا و سیاهان آمریکا؟ اینها خلق الله البقر علی صورة البشرند، آنان متمدن و باهوش و با فرهنگ.»^۴

در بهائیت نه تنها یک برابری معقول بین ابناء بشر وجود ندارد؛ بلکه در پاره ای احکام، حتی بین شهری و دهاتی نیز فرق گذاشته می شود. به عنوان مثال: در تعیین مهریه، اگر زوج شهری باشد، مهریه زوج باید کم تر از 19 مثقال طلا و بیش از 95 مثقال طلا نباشد، در صورتی که مهریه اهل روستا باید بین 19 تا 95 مثقال نقره باشد.^۵

درگیریهای حسینعلی نوری و برادرش بر سر جانشینی علی محمد شیرازی، اختلاف عبد البهاء و برادرش محمد علی افندی بر سر جانشینی بهاء الله و انشعابات بهائیت به فرقه هایی همچون «بهائیان سابق»^۶، «ارتدوکس»^۷، «بهائیان طرد شده»^۸، «بهائیان همجنس گرا» و «بهائیان اصلاح طلب»^۹ دلیلی بر عدم اجرای ادعای وحدت در عالم انسانی است.

آیا سکوت تشکیلات بهائیت در برابر جنایات بشری اسرائیل غاصب و آمریکای جنایتکار در گوشه و کنار دنیا نقضی بر وحدت عالم انسانی در بهائیت نیست؟
تشکیل دادگاه بین المللی

سومین آموزه بهائیت، تشکیل مجمعی از نمایندگان سراسر دنیا به منظور حل مسائل جهانی می باشد. عبد البهاء در خصوص این مجمع می گوید: «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت مافوق حکومتها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است»^{۱۰}
عبد البهاء سخن از تشکیل چنین مجمعی سر می دهد، در حالی که هیچ مکانیزم و راه کاری در نحوه تشکیل آن ارائه نمی دهد.

چنانچه منظور از تشکیل دادگاه بین المللی، نهادی شبیه سازمان ملل متحد می باشد، که بیش از 68 سال از تشکیل آن می گذرد و هیچ فایده قابل توجهی در راستای خدمت رسانی به نوع بشر نداشته است و اگر غیر از آن منظور است، باید چگونه تشکیل شود و به یک تفاهم جمعی برسد؟
حکومت ما فوق حکومتها از آن کدام کشور می گردد؟ و آیا این نظریه بدون بسط و گسترش جوانب آن تأییدی بر امپریالیسم^{۱۱} نیست؟

عدم مداخله در امور سیاسی
چهارمین اصل از تعالیم بهائیت عدم مداخله در امور سیاسی است. عبد البهاء می گوید: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید، همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی خواهد.»^{۱۲} و در جای دیگر می گوید: «اهل بهاء به نصوص قاطعه الهیه از مداخله به امور سیاسی، ولو به شقّ شقّه ممنوعند و از دخول

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از فتح مکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ نَخْوَةَ الْعَرَبِ وَ تَكَبَّرَهَا بِآيَاتِهَا وَ كَلَّمَكَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ هَمانا خداوند نخوت عرب و تکبر او را نسبت به پدران از میان برد و همگی شما از آدم هم از خاک است.»، بحار الأنوار، ج 67، ص 287.

۲. نساء / 1.

۳. حجرات / 13.

۴. خطابات، عباس افندی، ص 119.

۵. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری، ص 168.

6. Bahaisformer.

7. Orthodox.

8. Bahais-ex.

9. Reformer bahais.

۱۰. جامعه عمومی دنیا، عباس افندی، ص 18.

۱۱. امپریالیسم به نظامی گفته می شود که به دلیل مقاصد اقتصادی و یا سیاسی می خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز کند و سرزمینها و ملتها و اقوام دیگر را زیر سلطه خود درآورد.

۱۲. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره 5.

به احزاب متخاصمه به صریح بیان مبارک معذور، ... بر کلّ واضح و میرهن گشته است که بهائیان از منازعات و مشاجرات احزاب سیاسیه دور و بر کنارند و به هیچ وجه من الوجوه در امری که از آن رائحة سیاست استشمام شود، مداخلتی ندارند»^۱

«شوقی افندی» نیز تأکید می کند که تمام بهائیان باید از دخالت در امور سیاسی، قلباً، ظاهراً، لساناً و باطناً خودداری نمایند.^۲

سران بهائی در حالی بر عدم مداخله در امور سیاسی تأکید می نمایند که از بدو پیدایش این فرقه، شالوده تشکیل آن بر تزویر، ریا و رفتارهای سیاسی مآبانه بنا گردیده است. هر فردی با مطالعه مختصری از تاریخ این فرقه، لایه های مختلف سیاسی را در برخوردهای سران بهائیت به وضوح مشاهده می کند و به جرأت می توان گفت: اصل عدم مداخله در امور سیاسی، خود یک تاکتیک سیاسی برای پیشبرد اهداف استعماری در فرقه بهائی به شمار می رود. مسأله دیگر در این خصوص، دستور «بیت العدل» به بهائیان می باشد که آنها را به خدمت صادقانه، اطاعت و خیرخواهی به پادشاهان امر می کند^۳ که به نوعی در تناقض با اصل عدم مداخله در سیاست می باشد.

از حیث سیاسی، توطئه ترور ناصر الدین شاه توسط بهاء الله با اهمیت ترین واقعه تاریخ بابیت و بهائیت می باشد که البته باعث تبعید بهاء الله و دیگر بابیان به عراق شد و بزرگ ترین اتفاق را در تاریخ بابیت به خود اختصاص داد.

بهاء الله در بغداد با عنوان پیشکاری ازل به فعالیت میان جمعیت آشفته بابیان پرداخت . این گروه به علت سر در گمی و نداشتن جایگاه مشخص دینی و دنیوی به یک معضل اجتماعی در عراق تبدیل شده بودند و بهاء الله با استفاده از این فضای آشوب زده و پریشان، با زیرکی و سیاست به استحکام جایگاه خود و تضعیف موقعیت «یحیی ازل» در میان بابیان پرداخت و این رفتار با تشکیل گروه «جلادان خونخوار» و ترور رقباي خود جلوة کاملی از عملکرد سیاسی بهاء الله را به نمایش گذاشت.^۴

از دیگر حوادث سیاسی در تاریخ بهائیت، دریافت لقب «سیر»^۵ توسط عبد البهاء از طرف دولت استعماری انگلیس است. در جریان جنگ انگلیس و حکومت عثمانی در منطقه فلسطین که منجر به شکست قوای عثمانی و حاکمیت انگلیس در آن منطقه و نهایتاً تشکیل رژیم غاصب اسرائیل شد، اتفاقاتی رخ می دهد که بر هر صاحب عقل و خردی پیوند سیاسی سران بهائی و استعمار پیر انگلیس را روشن می نماید. در اوج درگیری و جنگ و در هنگام محاصره شهر حیفا، ناگهان تلگرافی از طرف «لرد بالفور» سردار انگلیسی در فلسطین مخابره می شود و در آن تأکید می گردد که با جمیع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت کوشا باشید^۶

طرح این سؤال بی مورد نیست که رابطه عبد البهاء با لرد بالفور چیست و به چه جهت دولت انگلستان از بهائیت در فلسطین حمایت می کند؟ اصولاً حفظ جان عبد البهاء برای انگلیس چه نفعی می تواند داشته باشد که با این عجله دستوری جهت حفظ جان وی صادر می شود؟

تاریخچه اعطای این نشان حاکی از آن است که در اعطای این لقب بیش از هر چیزی حجم خباثت و پیگیری سیاستهای استعماری توسط یک فرد، ملاک قرار می گیرد و اغلب ایرانیانی که این نشان را دریافت کرده اند، جزء افرادی بوده اند که بیش ترین خیانتها را در قبال کشورمان مرتکب شده اند.

عباس افندی نیز با دریافت این نشان و لقب، دست به دعا برمی دارد و اینگونه برای پادشاه انگلیس تقاضای توفیقات رحمانیه می کند: «اللَّهُمَّ إِنَّ سَرَادِقَ الْعَدْلِ قَدْ ضُرِبَتْ أَطْنَانُهَا عَلَي هَذِهِ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ.. وَ نَشْكُرُكَ وَ نَحْمَدُكَ... اللَّهُمَّ آيِدِ الْإِمْبَرَاطُورَ الْأَعْظَمَ جُورْجَ الْخَامِسَ عَاهِلِ إِنْكِلْترا بِتَوْفِيقَاتِكَ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ أَطْلِمْهَا الطَّلِيلَ عَلَي هَذَا الْأَقْلِيمِ الْجَلِيلِ»^۷ بار الها! سرپرده عدالت در این سرزمین مقدس برپا شده است و تو را شکر و سپاس می گوئیم... پروردگارا! امپراتور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت

مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.» دولتمردان انگلیس نیز پس از مرگ عباس افندی نمی توانند احساسات خود را نسبت به اقدامات سیاسی و مأموریتهای استعماری این مهرة مطیع، خاضع و گوش به فرمان انگلیس پنهان دارند و به همین دلیل برای تسلی خاطر بازماندگان و تشویق و ترغیب آنان به تداوم راه او، نمایندگان این دولت از جمله «هربرت ساموئل» حضور یافتند و مرگ او را به این طریق تسلیت گفتند : وزیر مستعمرات حکومت، اعلي حضرت،

۱. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره 9 دی ماه 1324 هـ ش.

۲. نظری اجمالی در دیانت بهائی، احمد یزدانی، ص 49.

۳. بهاء الله و عصر جدید، دکتر اسلمنت، ص 302.

۴. تنبیه الناهضین، عزیه خانم نوری، بی جا، بی تا، ص 12.

۵. Sir مقام سر و نایت هود بزرگ ترین نشان و مقام خدمتگذاری به انگلیس می باشد. سلمان رشدی،

نویسنده مرتد نیز به این لقب مفتخر گردیده است

۶. قرن بدیع، شوقی افندی، ج 3، ص 297.

۷. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 347.

پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل، تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید.^۱ در پایان این سؤال مطرح می شود که: آیا عدم مداخله در امور سیاسی نتیجه بی تفاوتی و بی علاقه‌گی آشکار به مصالح، استقلال و تمامیت ارضی یک کشور نیست؟

ترك تعصبات جاهلي يكي ديگر از تعاليم بهائيلين ترك تعصبات جاهليه مي باشد. واژه اي براي تحريك احساسات و عواطف ساده اندیشان. شعاري بر پایه دروغ و نیرنگ در بهائیت؛ چرا که اگر بهائیان همین آموزه را سرلوحه برنامه ها و اهداف خود قرار می دادند، شاید امروز خبری از بهائیت نبود چنانچه اتباع بهائی بر متون خود نگاهی حقیقت طلبانه داشته باشند و کمی بر تناقضات بی شمار نوشته های بهائیان و ادعاهای سران خود تأمل و تفکر نمایند، پوشالی بودن این فرقه و گمراهی سران و پیروان آن به وضوح برایشان آشکار می گردد.

عبد البهاء، ضمن تشریح و تبیین این آموزه بهائی، بدون آن که دلیلی بر مدعای خود بیاورد، حفظ ناموس، هویت ملی و غیرت دینی را جزء اوهام دانسته و آنها را مخالف با رضای خداوند می داند و در جلد دوم از کتاب «مکاتیب» خود می گوید: «ای احبای الهی! از رائحة تعصب جاهلان و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که بتمامه مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است، بیزار شنوید.»^۲

با این تعریف عبد البهاء، وطن فروشی، بی تفاوتی در دفاع از حریم دین راستین الهی و به حراج نهادن ناموس خود باعث رضای خداوند و بهره مندی از مواهب رحمانی می گردد. البته این عبارت توجیه خوبی بر عملکرد بهائیان است، در خیانتها و ظلمهایی که بر این مرز و بوم نمودند؛ چرا که به تعریف سرکرده آنها، حفظ تمامیت ارضی یک مملکت، توهّمی بیش نیست.

تساوی حقوق زن و مرد يكي از تعاليم تبليغي بهائيت، تساوي حقوق زن و مرد است. آموزه اي که بر خلاف ادعای عبد البهاء قطعاً مورد نظر حسینعلی نوری نبوده و نوشته های حسینعلی دلیلی بر مدعای ما خواهد بود. بهائیت، همواره اسلام را به نقض حقوق زنان متهم کرده و در مقابل خود را یک مدافع تمام عیار، در قبال ظلمهایی که به زنان در طول تاریخ گردیده، نشان می دهد، البته این ظاهر قضیه است و با نگاهی گذرا بر متون بهائی، خصوصاً احکام این فرقه ضالّه، نقض تساوی بین زن و مرد، در تمام ابعاد زندگانی بر همگان روشن می شود.

بررسی آیات در زمینه حقوق زن نشان می دهد که اسلام عدم تبعیض بین مرد و زن را از حیث حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان یک اصل پذیرفته است و تفاوت در پاره ای احکام بین زنان و مردان به جهت وجود تفاوت های جسمی و روحی می باشد و اعتبار این اصل را خدشه دار نمی کند. اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در قبل از اسلام می گذشته، مغایرت داشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد.

از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، و طبیعت آنها یکنواخت نیست. و همین مسأله باعث می شود که از لحاظ بسیاری از حقوق، تکالیف و مجازات ها وضع مشابهی نداشته باشد.

در موارد متعددی از احکام بهائیت، نه تنها تساوی بین زن و مرد رعایت نشده است؛ بلکه شاهد تحقیر مقام و جایگاه زن در اندیشه بهاء الله هستیم.

يكي از نظرات تحقير آمیز نسبت به زن در متون بهائيت این است که زن از جهت تواناییهای معنوی و روحانی، ضعیف است و نمی تواند به مراتب عالی معنوی، آنگونه که مردان می رسند، راه یابد، به عنوان مثال: بهاء الله در مقام تمجید از زن می گوید: «امروز هر يك از اماء (زنان) که به عرفان مقصود عالمیان فائز شد، او در کتاب الهی از رجال (مردان) محسوب می شود.»^۳ در نظر حسینعلی نوری، اگر زن به بالاترین درجات معنوی مورد نظرش برسد، تازه جزء مردان به حساب می آید.

قرآن کریم در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست؛ بلکه به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. به تعبیر شهید مطهری (رحمه الله)، اسلام در سیر من الخلق الي الحق و حرکت به سوی خدا میان زن و مرد هیچ تفاوتی قائل نیست و تفاوتی که اسلام قائل است، در سیر من الحق الي الخلق است؛ در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسئولیت پیغامبری که خداوند مرد را برای این کار مناسب دانسته است.^۴

۱. قرن قدیم، شوقی افندی، ج ۳، ص ۳۲۱.

۲. گلزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، چ ۱۹۹۵ م، بی جا، ص ۳۶۶.

۳. پیام ملکوت، عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۲۳۲، ۱۳۰ بدیع.

۴. مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری، چ ۱۹، ص ۱۳۱.

چون خداوند متعال بر تساوی نسبی بین زن و مرد مهر تأییدی بزند، عین اوصاف ده گانه ای که برای مرد ذکر کرده، برای زن هم ذکر می کند و بین آنها هیچ فرقی نمی گذارد و در قرآن کریم می فرماید: ((إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُنَّ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا))^۱ «مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان بخشایشگر، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است»

وقتی يك زن به بهاء الله اشکال می گیرد که: چرا تاکنون از جانب خدا زنی مبعوث نشده است و تمام پیامبران مرد بوده اند؟ در پاسخ می گوید: «هر چند نساء با رجال در استعداد و قواء شریکند؛ ولی شبهه ای نیست که رجال أقدمند و اقوی، حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشکان و طاوسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود است.»^۲

در احکام بهائیت، موارد متعددی از نقض آشکار تساوی حقوق زن و مرد وجود دارد. به عنوان مثال: عدم حق عضویت زنان در بیت العدل به عنوان بالاترین نهاد رسمی و تصمیم گیری بهائیان و همچنین عدم شایستگی زنان در بجا آوردن حج بهائیت، تنها نمونه های کوچکی از نقض تساوی بین زن و مرد در بهائیت می باشد.

بهاء الله در یکی از عجیب ترین احکام خود، زن و اولاد دختر را از خانه مسکونی متوقفاً که بخش عظیم ارث نیز می باشد، محروم می کند و در «ام الکتاب» بهائیان می گوید: «قرار دادیم خانه مسکونی و البسة خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثة دیگر حق ندارند»^۳

سبب الفت و محبت شدن دین یکی دیگر از تعلیم بهائیت، مسأله الفت و محبت در دین است. بهائیت تلاش دارد با اعلان این مسأله، فرقه ساختگی خود را فرقه ای برگرفته از محبت و دوستی نشان دهد، در حالی که تاریخ این فرقه ضاله پر است از جنایات، قریب و نیرنگ، لذا قبول این مسأله از سوی افوادی که بویی از مهر و عطوفت نبرده اند، بسیار دشوار و مشکل است.

حسینعلی نوری، پیامبر ساختگی این فرقه در آثار خویش صراحتاً و به کرات به شیعیان توهین و حمله کرده و برای نمونه در کتاب «اشراقات»، از آنان با تعبیری چون: «شیعة شنیعة» و «پست ترین حزب و امت» یاد کرده و علمای تشیع را (به دلیل نپذیرفتن ادعای باب و بهاء) با تعبیر «فراعنه» و «جبار» و «پراکندگان اوهام در بین مردم» مورد طعن و لعن قرار داده است.

از زبان او در کتاب «مائدة آسمانی» آمده است: «بگو ای مردم! اگر به نور ایمان فائز نمی شوید، از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمایید.» و در جای دیگر نیز می گوید: «به خدا قسم! حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور است.»^۴

عباس افندی نیز ضمن بی حرمتی به علمای دین اسلام، نمونه بارزی از محبت و الفت در فرقه بهائی را به تصویر می کشد!!! وی در نوشته های خود علمای اسلام را هدف حملات خود قرار داده و می نویسد: «این قوم، خویشتن را علمای دین مبین اسلام می شمردند و چون ثعبان بدکیش (افعی)، بیگانه و خویش را نیش می زنند و چون مار و عقارب، اباعد و اقارب (دوران و نزدیکان) را می گزند... چون گرگان خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوای شبانی کنند و چون دزدان راه، قطع طریق و سد سبیل نمایند و قافله سالاری سالاری خواهند... چون به فضایل آنان نگری، هر يك اجهل از انعام و بهیم (جاهل تر از چهارپایان اند) ... در مدارس چون بهائم (حیوانات) اسیر خوردن و خوراک اند و چون سباع ضاربه (درندگان خون آشام) بی مبالات و بی باک.»^۵ وی در جای دیگر به بهائیان بشارت داده است که: من بعد، دستگاه اجتهاد و حکمرانی علما و مرافعه نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین، پیچیده خواهد شد.^۶

در گفتار سران بهائی موارد متعدد دیگری وجود دارد که تعریف واقعی این آموزه را بر خوانندگان گرامی بیش از پیش روشن می کند، همچون تشکیل گروه جلادان خونخوار در عراق، درگیریهای لفظی بهاء الله و برادرش میرزا یحیی نوری بر سر جانشینی علی محمد باب و القاب بسیار زشتی که به همدیگر نسبت دادند. درگیریهای عباس افندی و برادرش محمد علی افندی بر سر جانشینی بهاء الله و..

۱. احزاب / 35.

۲. بدایع الآثار، محمود زرقانی، پاریس، 1921 م، ج 1، ص 153.

۳. گنجینه حدود و احکام، عبد الحمید اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری تهران، 104 بدیع، ص 22.

۴. همان، ص 41.

۵. مائدة آسمانی، حسینعلی نوری، جلد 4، ص 140.

۶. اغنام الله (گوسفندان خدا) و احباء (دوستان) دو لقبی هستند که سران بهائی به پیروان خود داده اند.

۷. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 123.

۸. مائدة آسمانی، جلد 5، ص 193.